109

Collection of 5 items
on Sufism and occultism.

C.

109

Lucknow
22/II/27
W.I.

هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

ای زر دست بیدلان را روی دریان آمده :: یاد تو مر عاشقان را مونس جان آمده :: صد هزاران همچو موسی مست در هر گوشهٔ :: رب ارنی گو شده دیدار جویان آمده :: سینه‌ها از آتش مهر تو بریان شده :: دیده‌ها از شبنم درد عشق گریان آمده :: عاشقانت تاره الفقر فخری میزنند :: بر سر کوی ملامت پای کوبان آمده :: صد هزاران عاشقان سرگشته بنیم بر امید :: در بیابان غمت الله گویان آمده :: پیر انصار از شراب شوق خود لایعقله :: همچو مجنون گرد عالم مست و حیران آمده :: ای کریمی که بخشنده عطائی : وای رحیمی که پوشنده خطائی : وای احدی که در ذات و صفات بی همتائی : وای خالقی که بنده را راه نمائی : وای رازقی که خدائی را سزائی : جان ما را صفای خود ده : و دل ما را هوای خود ده : و ما را از روی رحمت آن ده که آن به یا رب دل ما را تو بر حکمت جان ده :: درد ما را هم بر درمان ده :: این بنده چه داند که چه می باید خواست ::

داننده

2

داننده توئی هر چه خواهی آن ده ما را الهی عذر ما را بپذیر و عیبهای ما مگیر الهی عمر خود را بر باد کردم
و بر تن خود بیداد کردم الهی از پیش خطر و از پس راهم نیست دستم گیر که جز تو پناهم نیست الهی
ترسانم از بدی خود و بیامرز مرا بخوبی خود الهی بنیاد توحید مرا خراب مکن و باغ امید مرا بی آب مکن
الهی از هر دو جهان محبت تو گزیدم و جامه بلا بر تن ببریدم و پرده عافیت دریدم الهی هر کرا
داغ محبت خود نهادی خرمن وجود او را بباد نیستی بر باد دادی الهی جز تو جای شادی نیست و جز تو جای
شادی نیست و جز نور روی از آزادی نیست الهی هر کس که ترا شناخت هر که غیر از تو بود بینداخت
الهی دلی ده که در کار تو جان بازم و جانی ده که کار آن جهان سازم الهی یقینی ده که در آز بر من باز
نشود الهی و قناعتی ده که صعوه حرص بر من باز نشود الهی دستم گیر که دست آویز ندارم و عذرها
بپذیر که پای گریز ندارم الهی مگو که چه کرده و مپرس که چه آورده که رسوا شوم الهی یقینی ده که از
دنیا بیزار شوم و توفیقی ده که در کار دین استوار شوم الهی نگاهدار تا پریشان نشوم و براه آر تا
سرگردان نشوم الهی تو آن سازی که دیگران نتوانند و آن نوازی که دیگران نتوانند الهی دلی ده که طاعت
افزون کند و توفیق طاعتی ده که در بهشت رهنمون کند الهی علمی ده که درو آتش هوا نبود و
عملی ده که درو آب ریا نبود الهی دیده ده که جز روی محبت تو نه بیند و دلی ده که عبودیت تو گزیند

الهی نعمتی ده که حلقهٔ بندگی تو در گوش کند، و جانی ده که زهر حکمت تو نوش کند، الهی زبان ما از یاد ما مگردانی

و هر چه سبب غفلت ماست فراموش گردانی، الهی یافت تو آرزوی ماست، اما دریافت تو نه بیازوی ماست

الهی هرچه تو کشتی آب دهی، و هرچه عبدالله کشت فرا آب ده، الهی از کشتهٔ تو خون بر نیاید، و از سوختهٔ تو دود بر نیاید

که کشتهٔ تو بکشتن شاد است، و سوختهٔ تو بسوختن خشنود، الهی ما معصیت میکردیم و دوست تو اندوهگین

میشد، و دشمن تو ابلیس شاد، فردا اگر عقوبت کنی باز دوست تو اندوهگین میشود و دشمن شاد

الهی بدشمن شادی مده، و درد و اندوه بر دل دوست منه، الهی یکبار اگر گوئی بندهٔ من، از عرش بگذرد خندهٔ من

اگر چه کاسته تلخ است از بوستان است، و عبدالله اگر چه مجرم است از دوستان است، رباعی پیوسته دلم

دم از رضای تو زند، جان در تن من نفس هوای تو زند، گر بر سر خاک من گیاهی روید، از هر برگی بوی وفای

تو زند، الهی نعمتی که بکنی ویران داشتی، و در معموری که بکنی ویران بلا داشتی، الهی علمی که [illegible] خواهی

نگون سار مکن، و چون در آخرت عفو خواهی کرد در اول شرمسار مکن، الهی آمرزیدن مطیعان چه کار است

کاری که همه را ببخشد چه مقدار است، رباعی مستی بنده عاصیم رضای تو کجاست، تاریک دلم نور صفای تو کجاست

ما را تو بهشت گر بطاعت بخشی، آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست، الهی برکه را در ابتدا بی ما در انداختی

الهی اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، اما بی دیدار تو درد و داغ است، قطعه اگر چه مشک از فر خوش نسیم است

در جان

3

دمی جان بخش چون بویت ندارد ⁂ مقامی خوب و دلخواه است فردوس ⁂ ولیکن رونق کویت

ندارد ⁂ الهی جمال تو آراسته بلند و همه زشتند و زاهدان مزدور بهشت اند الهی اگر بدوزخ فرستی

دعوی دار نیستم و اگر به بهشت بری بی جمال تو خریدار نیستم الهی کار نه کار عبد الله خاک یعنی تا با منی از

دفتر وجود پاک یعنی رباعی در آمدم و نیامد از من کاری ⁂ امروز ز من گرم نشد بازاری ⁂ فردا که روم

بی خبر از اسراری ⁂ نا آمده بودمی به از این بسیاری ⁂ الهی ابو جهل از کعبه می آید و ابراهیم از بتخانه کار

به عنایت است و باقی بهانه الهی نور در طاعت نیست اما کار به عنایت است رباعی آنجا که عنایت

الهی باشد ⁂ فسق آخر کار پارسائی باشد ⁂ آنجا که قهر کبریائی باشد ⁂ سجاده نشین کلیسائی باشد ⁂

الهی توانگران سیم و زر بارند و درویشان به جان قسمتها بارند الهی دیگران مست شراب اند

و من مست ساقی مستی ایشان فانیست و از من باقی رباعی مستی توام از جرعه جامم آزادم ⁂

مرغ توام از دانه و دام آزادم ⁂ مقصود من از کعبه و بتخانه توئی ⁂ ور نه من از این هر دو مقام آزادم ⁂

الهی بر سخن خود آگاهم و بر بیچارگی خود گواهم خواست تست هر چه خواهم الهی چون علم آتش فراق

داشتی بآتش دوزخ چه کار داشتی الهی مکش این چراغ افروخته را و مدر این پرده دوخته را

و مسوز این دل سوخته را و مران این بنده آموخته را الهی یاری که شکسته بر یغو بر نام عبد الله نهی

افراخته

و هر دل که خسته تر بود بمقام عبد الله در است: الهی چون توانستم ندانستم: و چون دانستم نتوانستم: الهی
بحرمت آن نام که تو دانی: و بحرمت و عزت آن صفات که چنانی: دریاب مارا که میتوانی: الهی
این جانست که دادی تمام کن: و این برق که تابانیدی مدام کن: رباعی: یارب ز تو آنچه من گدا میخواهم :: افزون
ز هزار پادشاه میخواهم :: هر کس ز در تو حاجتی میخواهد :: من آمده ام از تو ترا میخواهم :: بدانکه
دنیا جای غرور است: نه شهرستان سرور: که زحمت این بار بر هم است: و طلاق داده ابراهیم ادهم است:
و خانه محنت عبد اولیست: و رانده جنید بغدادیست: جرعه این سوز و بلخی است: و نیست داده
شقیق بلخی است: ریخته غفلت و بدنامیست: و معلول بایزید بسطامی است: خود برستان
دو دل همت را دیر است: مردود ابو سعید ابو الخیر است: بگذاشته الغیاث: و بر داشته اشعیا: بیت:
هر که طالب او دلیلست: قل متاع الدنیا قلیل: ای عزیز فرق نظر کن بکورستان: تا ببینی که چند بین
مقابر و مزار خفته یاریتان: چند هزار سعی کردند: و کوشیدند: و در باب حرص و امل جوشیدند:
و از بحور درها در میان بستند: و بسی با برلالرز و سیم کهنند: و سودا و سعود نیم کردند: و حیلها نمودند:
و باعدها پیوستند: عاقبت مردند: و حسرتها بردند: و انبارها انباشتند: و تخم دنیا در دل
گذاشتند: ناگاه حیله را بدرود کنانیدند: و شربت اجل چشانیدند: ای عزیز نظر کن

بکورستان

یا دوستان و از موت بیندیشید و امل بردار از پیش وای بر تو وای بر تو که دو روز با او آن تو که دوستان
خاک و خاک تراجو یابند و بر این حال کو یابند ای جوانان غافل وای پیران بی حاصل دلواته آید که در
نمی آید که ما در خاک و خون خفته ایم و چهره در نقاب نهفته ایم ما نیز پیش از شما بر لب کامرانی
بودیم و از نشیب و فراز جهان نبودیم ولیکن از دنیا بکندیدیم عاقبت شربت مرگ چشیدیم و از
زندگانی وفا ندیدیم تا خبر شدیم خود را دیدیم سر بپا فنا داده در زیر خاک عنا افتاده نه از اهل
جمال دیدیم مرحمتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی هم قانع ایم با این ندامت اگر در پیش بیودی
قیامت اکنون ما را نه بالشی و نه فراشی و نه تعدی و نه تماشی و نه سامانی و نه مکانی و نه صوتی
و نه ندائی همه هستیم مست لوائی حظ ما از دنیا حرمان است و گوشت ما نصیب کرمان است
وقتیکه ما را امکان بود و جوهر در کان بود نکردیم هنری و نجستیم خبری در [illegible] افتادیم
در زیر خاک جان دادیم اگر ندارید چنین در ما نگرید کنون که روح هر یک [illegible] را بود ننگ حسرت
می پابود و [illegible] حال ما بر [illegible] و بر [illegible] ما [illegible] روی آرید براه
و در حال ما کنید نگاه که نه از نام ما خبر است و نه از اجسام ما اثر است ابدان ما تیره و استخوان
ما پوسیده خانمان ما خراب و منزل و مکان ما سراب در بستر ما دیگر نایب و [illegible] ما

از خانه غایب. و در گور ره مار از خاک خورده. ولیکن ما گرد آمیخته. و دندان ما ریخته و زبان ما و دل سینه
و دهان ما در هم شکسته. و تمامی اعضای ما زخم خورده. و مرغ روح ما رمیده. و سبزه حسرت از خاک ما
دمیده. و ما در خاک تیره. و شما در خواب خیره. ان فی ذالک لعبرة لاولی الالباب. ای عزیز
کفتی
نشانی خردمندی آنست که دل از دنیا بردارد. و غفلت بگذارد. و پیش از دنیا رحلت حاصل
زاد عقبی. نظم: اگر در ظلمت امکان سراچه این حبابی امروز کن فردا چه حاجت هم اکنون حکم
کل من علیها ستاند از تو این باج دو واجب بکن تخته تابوت چوبی اگر باید ترا تخت ز
عاجت. کنون از حق فراغت می‌نمایی بکور آیی بدان آن احتیاجت. ترا ابر بهر باید چند
کاهت. که قاصد گشت از عصیان فراحت. کنون در فنا اکنون ز توبه. که چون
فردا شوی بی بس رواجت. از این ذوق و فسق ای بی‌بر انصار. مگر لطف خدا باشد علاجت.
ای اهل حیاة بازار نگاه. و به مسجد مگاه. و شب و روز در گناه. و دنیا را شما آباد. و دین شما تباه
نه کرم در جوانی. و نه پیری بشیمانی. عمرت بکاسته. و عذرت نخواسته. مرگ تو در کمین. و مقام
تو در زیر زمین. و ما گفت تو رب العالمین. غم دنیا بر دل. و از آخرت غافل. نظم: دلا دور
کار حق میکنی نظرها. که در راه تو است بسی خطرها. کت از خواب غفلت چشم باز. ای سالک نفس پر هوس نفو
توبهم خطرها

گویم خبرها || نگر در خلق گورستان فکنده || ز رنگ تیر قبا حمله سپرها || لب تنگ تازه رویان بر خاک ||

ز آتش آن در جهان مانده اثرها || معاف از دم قهر تو شمع || که نام نقش تو همچون شکرها ||

گذرگاهیست این دنیای فانی || نماند مرد عاقل در گذرها || چو در پیش است مرگ ای پیر الفرار ||

نماند کس جهان کس در سفرها || ای عزیز در دنیا مراز ترکست || آدمی از برای مرگ است: دنیا

چاهیست تاریک، و راهیست باریک: وای بر کسیکه چراغ ایمان را کشت: و بار مظلوم

بیست بر پشت || مگر که آه فقیر تیغ برق تا او || فغان و ناله یوسف و ملایک انداز او ||

ز تیر تخش نیمچه تری برسی || ز سوز سینه فقیر که ناوک انداز او || حذر بکن از ناله سحرگاهی ||

که بکوه زند رونق دوران تو || بوقت هم شب کو دی الالتهم || هزار همچو تو را رخت تاج بر انداز او ||

هزار دشنه کشیده است تیغ زهر آلود || هزار یک دل آنکس که گردن افراز او || هزار جوشن فولاد

کی بپوشی تو || ز آه گرم فقیر چو موم بگداز او || منه بر سر مظلوم سنگ از ظالم || که دست فتنه

ایام پر ز سنگ باز او || درون سینه مجروح مخراش || بدان که زخم رفتار است بتو برداز او ||

اگر بحیل تکیه سایل ستم دیده || بخیر او دهده ترا در جهنم انداز او || ز جور های لعیمان مثال عهد الله ||

که از غضب بزند کرد و کار تو از او || ای عزیز فرجی ده که مردی تقوی و صاحب تجربه و دلاوری ک

لعیما

و بهمت مردان و برکت بزرگان رخ زرد تو زرد نشود و تخم دنیا بر دل تو زرد گردد الهی
این چه فضلست که با دوستان کرده هر که ایشان را شناخت ترا یافت یار نیافت از کار ملک
ترا عجب آرد با خواجه که در زیر زبان فرو بردی انور راه و زیر صاحب دردی کردی روزان و شبان
کرد مردان همیکرد مرد کردی چو کرد مردان کردی ای عزیز بدانکه دل رفته و دوست یافته
پادشاهیست مستقل و پیوسته رایش بکرامت است روزه داشتن صرفه نان است و نماز
گزاردن کار پیره زنان است و حج گزاردن تماشای جهان است و دل بدست آوردن کار
مردان است بدانکه حضرت جل وعلا در ظاهر کعبه بنا نهاده که از آب و گل است و در باطن
کعبه بنا نهاده که از جان و دل است و آن ساخته ابراهیم خلیل است و این بنا نهاده رب جلیل است
آن کعبه منظور نظر مؤمنان است و این کعبه منظور نظر رحمان است رباعی در راه خدا دو کعبه آمد
منزل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه
باشد یک دل الهی گر چو دنیا بجای ارزش است باکه چار آزمایش است یکی را همت بنشست
و یکی را بهمت دولت ای خداوند که بخشش همه بر اوست حالت دنیا بجور است و طالب
عقبی مسرور و طالب مولا مغرور آه بروز کار که رسیدیم که از آن می ترسیم و درد او ادخلتیم بم

کراران

که از آن می ترسیم و در دام او نخفتیم که از آن می گریختیم کار بحسن عملست و کار رد و قبول
لازال است چون سعادت و شقاوت روزگار ازل است ابراهیم را چه زیان که پدر او آذر است
و آذر را چه سود که پسر او ابراهیم است اگر بقا خواهی همه در فناست گر فلاح باید که هیچ مبتلاست
عبدالله گنجی بود پنهان کلید آن گنج بدست پیر خرقانی چون رسیدم بسر چشمه زندگانی چندان
خوردم که نه عبدالله ماند و نه پیر خرقانی بدانکه چون از پیر بدین دولت رسیدی دیگرانش ره را
راه نیست و زبان از این راز آگاه نیست یا باش مخروش و شکسته باش خاموش
که سبوی درست را بدست می برند و شکسته را بدوش اگر داری طرب کن و اگر نداری
طلب کن گل باش خار مباش یار باش اغیار مباش یار فروشی سلامت است
و خودفروشی تمام چون یار اهل است کار سهل است و صحبت با اهل با کمال است
و صحبت نااهل با آب بان است رباعی صد سال اگر در آتشم محل بود و اندر آتش بسوزنده
مرا سهل است با مردم نااهل مبادا صحبت اگر مرگ بنی صحبت با اهل بود از عزیزی
رمد ... خبر است کوتاه دیدن اهل و پیر ... دیدن اجل در دولت خیست خاکی بنجیه
و آنکی پرور رنجه نه نعمت یار را از دوده و نه نسبت یار را از و کردن موقت حق دریا نیکر است

و جان عرفان معرفت آنست. عشق مردم بارست و عشق نامردم خوارست عشق نه نام دارد و نه ننگ
و نه صلح دارد و نه جنگ. دل خود را تسلیم کن پس بحق تسلیم کن آنجا که کمال معرفت است. نه عرش
و نه کرسی سخن جمله گفتم دیگر چه میپرسی. عارف را از انکار منکر چه باک. نه دریا بدهان سگ پلید و نه دهان
سگ بصحبت دریا پاک. درین راه اگر دوست را عارفان بحلال بهشت بیالایند طهارت او
شکسته نشود. درویش اگر از الله غیر الله طلبد هر آینه در اجابت بسته گردد. الهی خواهی که سخن رحمان
الهی بشنوی اسرار درونه شنفته بشنوی. گم کرد خویش شو از هستی خود. الهی بجود همه الستی انا الله بشنوی
ای درویش بهشت بهانه است. مقصود خداوند خانه است. کار نه روزه گرفتن و نماز کار شکستگی کند
و نیاز در رعایت دلها میکوش. و عیبهای مردمان میپوش. و دین بدنیا مفروش. و عذر نیوش
اگر شریعت خواهی اتباع. و اگر حقیقت خواهی انقطاع. یا همه صداع. شریعت میگوید پیر مرد را باش
درخت را آب و بچه را شیر. شریعت را دستار و طریقت را پیر. اگر چه شب سیاه است بیدار باش
که کاروان بر سر راه است. اگر تو را تو لیس ماتم مارا چه گناه است. شب فراق تاریک است. اما صبح وصال
نزدیک است. ای عزیز هر کس ده خصلت شعار خود ساخت در دنیا و آخرت کار او سالم بکلی
با حق بصدق. و دیم با نفس بقهر با خلق بانصاف با بزرگان بخدمت با خردان بشفقت با درویشان

بسخاوت

بسخاوت با دوستان به نصیحت با دشمنان بحلم با جاهلان بخاموشی با عاقلان بتواضع از
حضرت خواجه پرسیدند که چه میگوئی در حق دنیا فرمودند که چه گویم در حق چیزی که به محنت بدست آرند
و به مشقت نگاه دارند و بحسرت بگذارند ای عزیز سرمایه عمر مغتنم شمار و طاعت حق غنیمت دان
و وسیله از علم ساز و از آموختن ننگ مدار نجات از نفس در عبادت جوی و مرگ را یاد کن و
نادان را زنده مدان و نفس را مراد مده و زاهد جاهل اعتقاد مکن خودشناسی سرمایه بزرگ دان
و در همه کار یاری از حق طلب زهد و تقوی حصن حصین دان از دشمن دوست رو حذر کرده از
نادان مغرور اجتناب نمای تا نشنیده و نادیده مگو و بعیب خود بینا باش و عیب کسان مجو

رباعی اندر ره حق تصرف اغیار مکن چشم بد خود بعیب کس باز مکن اسرار دل هر بنده خدا میداند
خود را تو در این میانه ابیار مکن قول از راستی باز مگیر و در جواب تعجیل منمای تا نپرسند مگو و
تا نخواهند مرو مفلسی به ز تجرید و در کار تأمل گذار بهتر که تنهائی اندر مگیر تا کرده را اراده مشمار
اهل را باز بچه ابر دیو مباز در پنهان بهتر از پیدا باش و نان همه کس مخور و نان خود را از کس دریغ
مدار و از فرمان حق درگذر مکن و از حکم نفس حذر کن دشمنی اگرچه حقیر باشد خوار مدان نیاشنا خسته
همسفر مباش اندک خور بسیار از دیگران دان هم بهیچ الله مخور و دست خوار ادر کم کنار دان

خود را از حال خود غافل مساز و سعادت دنیا و آخرت در صحبت دانایان شناس و از
نادان دامن فراهم آر و در کشش سخاوت همت بکن و فخر بگفتار خود مکن و بحلم خدا راضی باش نیک اخلاق
و کم آزار باش یکی را دیگر روا مدار هر چه بخود روا نداری اگر شادی خواهی رنج کش و اگر مراد طلبی صبور
باش تواضع پیشه گیر و از خود لاف مزن زبان عیب بزرگ نیک دیدن خود را و از جمله خلق بر
گزیدن خود را از مردمک دیده باید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را نیکوی بدل کن تا
دال
بدل یابی و کس را بسخن سخت رنجه مگردان و بنده حرص مباش و در نفقه میانه مشو و مال را عاریت
تندرستی را غنیمت شمار بدانکه هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار بر بلا رحم رحم مکن و از
مردم توانگر و ظالم مکن حرمت خاندانهای قدیم نگهدار و بگوهر خویش فخر مکن و از تعصب دور باش و
زبان از فحش باز دار و مردم را در غیبت همان گوی که در روی او توانی گفت بیمار مند از اسرار کس
درویش را تا امید باز مگردان حاجت بر آوردن کار بزرگ دان نیکوی خود را منت بر زبان
میار و مردم را در بدی مدد مکن و خلق را بخود امیدوار مگردان و بقدر لشکر تا دشمن عقوبت
باندازه گناه کن و درویشی خود را خوار مگردان و هرو برور بخیلان و دونان و وفا از حرامزاده طلب
از غیر خود بدانکه رنج مردم را از سه چیز است از وقت پیش منخواهد و از قسمت بیش میطلبد

و از دیگران

8 داد دیگران از آن خویش نخواهد و چون روزی تو از روزی دیگران جدا است این محنت بهر چه راست مهر از
کیسه بردار دیر زیان نه و مهر از دنیا بردار دیر ایمان نه وای بر کسی که چراغ ایمان را کشتند در روز و شب
سر مست سرور و صبح در خواب غرور اند و نمیدانند که از خداوند خود دور اند و فردا از اصحاب قبور اند
رباعی عمر بغم دنیا دون میگذرد هر لحظه ز دیده ارتباک خون میگذرد شب در حقه و روز مست و در صبح
خمار اوقات شریف بین که چون میگذرد ای عزیز کسانی که بدرگاه رب العزت بار یافته اند
بغیر آن حضرت بدیار نپرداخته اند اگر پا داری در بند او دار و اگر سر داری در کمند او گذار و خود را
تسلیم در کن اگر امروز از خود برستی فردا برستی ای عزیز بکودکان بنی و در جوانان مستی و در پیری سستی
پس ای مسکین خدا را کی پرستی رباعی قوالی بر زبان خود بربستی صد خانه پر از بتان یکی نشکستی
نیستی
تیغی که بیک قول شهادت رستم رباعی فردا است دهن خمار کاشب مستی خوش عالم الست عالم
هر جا که الستی بگو نیک نیستی اگر در آبی در پایی و اگر ببایی حق بی نیاز است دنیا اگر دوست
داری بده تا بماند و اگر دشمن داری بخور تا نماند دمی رفته باز نیاید و فردا اختیار از آن ید
حال را غنیمت دان که دیگر باز نیاید تیر رشته آن کسی که نترسد و هر چه کند بترسد و مترس
آن کسی که نترسد اگر در آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی باشی دل بدست آر

هو الفتّاح

ناکسی باشی ۰ آن شنیدستی که حیدر کرار ۰ کافران کشت قلعها بگشاد ۰ تا بنداد آن

سه قرص نان جوین ۰ هفده آیت خدا برو فرستاد ۰ ای عزیز فردا در این راه مرد باشی

و یاد دل بر درد باشی ۰ کار خام مکن ور در تو هست هوا و هوس مقام مکن ۰ اگر بر راه شهوت و هوا

خواهی رفت ۰ از من خبرت که بی‌نوا خواهی رفت ۰ بنگر که بی‌سر و از کی آمده ۰ و میدان

که چه میکنی کجا خواهی رفت ۰ ای عزیز هر دل خلق میشد که خسته کردی دل بحق شید رسته

کردی خوشه الست اگرچه از ماه تا بماهی است ۰ و دانه او معرفت الهی است که حق جل و علی

میفرماید که آفریدم تا کار سازم خواندم میراندم تا بی‌نیازم دانند هر کار در وجود آدم آدم از بهر

سجود آدم ۰ لاجرم بر همه واجبست که تخم عبادت باشند و در عبادت باری تعالی باشند

تخم عبادت به برآید و تخم بلا را بر آید و در سعادت یک شد یدوا قیاب حال الهی رو نماید

آمین رب العالمین ۰ تمت تمام شد تفسیر رسالهٔ خواجه عبدالله انصار قدس سره بتاریخ

دوم شوال المعظم سنه ۱۲۰۳ هجرت قدسی مطابق سنه ۳۱ شاه عالم بهادر بادشاه غازی

وقت نولو پسنم ۱۹ ماه رجب الکرم ۱۱۹۶ نقل ۰ من نوشتم حرف کردم روزگار ۰ من نمانم خط

در یادگار ۰ نوشته بماند سیه بر سفید ۰ نویسنده را نیست فردا امید

آتو العزیز

۹۰ ۱۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم

معنی نود و نه نام خدای تعالی

الله ۶۶ نام موجودی جامع صفات الوهیت منفرد بوجود حقیقی است الرحمن الرحیم ۲۹۸ ۲۵۸ این هر دو اسم مشتق از رحمت اند

الملک ۹۰ پادشاهی که ملک دو عالم در حیطه قدرت و تصرف اوست و پادشاه حقیقی اوست و بر همه اشیا غالب است

القدوس ۱۷۰ بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی که دریابد ادراک

حس یا تصور کند خیال و بر زبان السلام ۱۳۱ اصل او در معنی سلامت است و مراد اینجا معنی سالم است یعنی که سالم

ذات وی تعالی است. المؤمن ۱۳۶ امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امانی و آلات آن المهیمن ۱۴۵

در لغت گواه و نگهبان و آنکه ایمن کند دیگری را از خوف العزیز ۹۴ بمعنی غالب و قوی الجبار ۲۰۶ جبر شکسته بستن

و دیگرگون حال کسی را بزور و غلبه بر کاری داشتن کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید المتکبر ۶۶۲ تکبر و التکبار بزرگی نمودن

بنمودن و گردن کشی کردن الخالق البارئ المصور ۷۳۱ ۲۱۳ ۳۳۶ این هر سه اسم در اتفاق معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع

یکی آید الغفار ۱۲۸۱ مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آمرزنده گناهان بندگان است القهار ۳۰۶ قهر و غلبه کردن

و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکننده پشت جباران و متکبران و خوار دارنده و هلاک کننده ایشان است

ایشان است الوهاب ۱۴ دهنده همه بخشیدن و عطا کردن موجب بخشش و وی جل جلاله و عم نواله اکثر النعمه و دایم

العطیات که بخشش او را پایان نیست الرزاق ۳۰۸ روزی رساننده خلق آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سایر

حیوانات الفتاح ۴۸۹ فتح کشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است تعالی شانه کشاینده درهای رحمت بر

اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و کشایش همه کارها از دست العلیم ۱۵۰ مبالغه عالم است و

وی تعالی عالم است با شکار او نهان و خطرات دل القابض الباسط ۹۰۳ ۷۲ قبض گرفتن و تنگی و بسط فراخی و کشایش بسط

و وی تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میگرداند بر هر که میخواهد الخافض الرافع ۱۴۸۱ ۳۵۱ خفض فرو بردن رافع

برداشتن فرو می آورد دشمنان را به بدبختی و بر میدارد دوستان را به نیک بختی المعز المذل ۱۱۷ ۷۷۰ اعزاز عزیز گردانیدن

و اذلال خوار کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا به توفیق طاعت و مراعات و خوار میکند هر کرا که میخواهد

بضلالت السمیع البصیر ۱۸۰ ۳۰۲ این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میگردد به آنها مسموعات و مبصرات

الحکم ۶۸ بمعنی حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و اراده حکم کننده است بحالات و

شقاوت بر بندگان العدل ۱۰۴ عدل در لغت بمعنی داد و داد دهنده است و وی تعالی داد دهنده مظلومان است

اللطیف ۱۲۹ نرمی و مدارا در کار و کار فرما کردن باشد و لطیف خدا بر بنده توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت است

الخبیر

10 **الخبیر** ۸۱۲ خبیر آگاه است و خبیر آگاه و دانا **الحلیم** ۸۸ حلیم آنست که دیر دبار و حلیم آنکه خشم او را از جای بر نداند و باعث
بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت انتقام نگیرد و با وجود اقتدار اگر بتوبه تدارک کند عفو باید داد اگر

خواهد بی توبه نیز رحمت کند **العظیم** ۱۰۲۰ العظم و العظمت بزرگ شدن **الغفور** ۱۲۸۷ بمعنی غفار است و هر دو
صیغه برای مبالغه و غفور بمبالغه تر از غفار است غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد

الشکور ۵۲۶ شکر و سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را

العلی ۱۱۰ علو بلندی و بلند شدن جای و بر بلندی بر آمدن و بر زبر چیزی شدن یعنی آن است که وی تعالی در مرتبه
بالاترین است از همه **الکبیر** ۲۳۲ بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت است از کمال ذات **الحافظ** ۹۸۹ حفظ نگاهداشتن
و نگاهدارنده هر چه و هر که در عالم است از آفت و ضیاع **المقیت** ۵۵۰ خالق اقوات و رساننده آن

الحسیب ۸۰ کافی و بسنده در جمیع کارها و حساب کننده آمدن چیزی اخیر الجلیل **الجلیل** ۷۳ عزیز و بزرگ
بزرگ قدر شدن و او است تعالی جلیل مطلق **الکریم** ۲۷۰ بزرگ و عزیز گفته اند کریم آنست که چون قادر گردد
عفو کند و چون وعده کند وفا نماید و چون عطا دهد بیش از امید دهد **الرقیب** ۳۱۲ رقیب نگهبان و چشم دارنده

المجیب ۵۵ اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن او است جواب دهنده هر که او را بخواهد و اجابت کننده
هر دعا و عطا کننده هر سوال **الواسع** ۱۳۷ وسعت فراخی و فراخی کردن بهم را فرا رسیدن یعنی فراخی دهنده

هو العزیز

دوست کننده انشیا الحلیم ۸۸ حلیم عبارتست از کمال علم و حسن تحمل و حکیم حری گویند کسی را که عالم باشد بحقایق
اشیا الودود ۲۰ وداد و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست دارنده و وی تعالی دوست میدارد
بندهها را و ایشان دوست دارند او را الباعث ۵۷۳ یعنی برانگیختن میت از گور و بیدار کردن نایم
از خواب و حق تعالی برانگیزنده مردهاست از قبور و بیدار کننده دلهای غافلانست از خواب غفلت
الشهید ۳۱۹ حق تعالی حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال
خلق بروز قیامت الحق ۱۰۸ یعنی ثابت ویست یعنی ثابت وجود مطلق الله تعالی است الوکیل ۶۶
وکیل آنکه کار را باو واگذارند و زمام تصرف وی بدست او دهند و حق تعالی خود کارهای بندگان را
بر خود گرفته و قایم شده بامور عباد در معاش و معاد القوی ۱۱۶ توانا است بر همه امور المتین ۵۰۰ استوار که
هستی او را و کار او را خلل نیست الولی ۴۶ محب و ناظر و ناصر و حق سبحانه محب مومنانست و متقیان است
و نصرت میدهد ایشان را و بمعنی متولی نیز آمده و حق تعالی متولی امور صالحانست بلطف و الطاف
الحمید ۶۲ او ستاینده ذات و ستایش کننده صفات خود بکلام خود و ستاینده اولیا و انبیا و
ستوده شده است بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش حق و المحصی ۱۴۸ احصا شمردن و دانستن بر سبیل
استقصا از مخلوقات و بعالم نیز تعبیر کرده اند المبدئ ۵۶ ابتدا کننده و نو آفریننده المعید ۱۲۴ باز گرداننده

الی دار السلام

و بعد از اعدام ایجاد کننده المحیی پیدا آرنده حیات در جسم و زنده گرداننده دلها به ایمان و معرفت
المميت دور گرداننده حیات از جسم و میراننده بکفر و غفلت الحی زنده ازلی و ابدی اوست بقای
ت نه که هرگز تغییر و زوال و هلاک نپذیرد القیوم قایم بذات خود و زنده کننده مر غیر خود را و وجود
بقا جمله موجودات بست بقیومیت اوست الواجد یابنده و واجب الوجود الماجد بمعنی مجید است چنانکه
عالم بمعنی علیم الواحد یکی است بذات خود و یگانه است بکمال صفات خود الصمد مهتر و آنکه آهنگ یاد
کنند در مهمات و حاجات و بی نیاز سیدی است که قصد کرده میشود بدرگاه او جمیع مطالب القادر
المقتدر این هر دو اسم بمعنی خداوند قدرت یعنی اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند المقدم المؤخر
اوست که پیش و پس کند دوستان خود را نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن
بحجاب قرب خویش و پس افکند دشمنان دیگر را از لطف خود الاول اولیست ازلی که وجود او را
ابتدا و پیشی او را انتهای نیست الآخر آخریست دایمی که بقای او را انتهای نه و دوام او را انقضای
الظاهر ظاهر است وجود هستی او بآیات باهره در ارض و سما الباطن محتجب است کنه ذات مقدس او
بحجاب جلال کبریا الوالی ولایت بکسر تصرف کردن و دست یافتن و والی صاحب تصرف
المتعالی بلند قدر و بر جمیع بلند قدران البر نیکویی کننده و احسان نماینده التواب توفیق

دهنده توبه و قبول کننده توبه المنتقم ۶۳۰ عقوبت پاداش کننده و یکی از صفات حق سبحانه تعالی
انتقام است العفو ۱۵۶ محو کننده سیئات و درگذرنده از معاصی الرؤف ۲۸۶ بسیار مهربان
ذو الجلال والاکرام ۱۱۰۰ صاحب جلال و بزرگی المقسط ۲۰۹ عادل که انصاف میکرد مظلوم را
از ظالم الجامع ۱۱۴ گرد آرنده خلق الغنی ۱۰۶۰ بی نیاز المغنی ۱۱۰۰ بی نیاز کننده خلق المعطی ۱۲۹ المانع ۱۶۱
هر کرا هرچه خواهد بدهد و هر کرا نخواهد ندهد الضار ۱۰۰۱ پیدا کننده ضرر النافع ۲۰۱ پیدا کننده نفع
و بخشنده آن النور ۲۵۶ روشن کننده عالم الهادی ۲۰ راه نماینده و به مقصود رساننده
البدیع ۸۶ بی مثال و بی مانند الباقی ۱۱۳ دایم الوجود که هرگز فنا نپذیرد الوارث ۷۰۷
صاحب املاک همه خلایق بعد فنای آن الرشید ۵۱۴ مرشد یعنی
ارشاد کننده خلق را بامور دنیا و دین بصواب الصبور ۲۹۸ تحمل
کننده یعنی در پاداش گنهکاران شتاب نکند و در عقوبت
ایشان تعجیل ننماید تمت تمام شد معنی نود و نه نام باری تعالی جل شانه
سه درین دنیا کسی بی غم نباشد اگر باشد یعنی آدم نباشد
دمی بدم دمی را غنیمت دان و تو در کار دمی ... دم پاس دم را دم بدم بجا دم

لقار

لطافت توقیع میرزا ابدال علیه الرحمه زندگانی ارباب سخا صحیح است تبسم ریز اشتغال و اوقات نا
و مردن خواب ناز بحقیقت کدورت های سرگرانی ماده انبار حیات و حیا علامت چشم بینا
تجاهل از آثار بیحیائیست و بیحیائی دلیل نابینائی غنچه که هر ساعت برنگی دیگر شگفته بچشم کرم است
وقفل که خیر شکستش روی کشت لیس نه بیند بینش از لئیم تصور جبین پرچینه کریم صورت نه بندد و خیال
شگفتگی بر روی لئیم هرگز نخندد از محبان مرا به بیابید در ساحل ادای آن بند حکایت حسینی را دیدند
که گرده بود و آن اجزای متفرقه را فراهم آورده نکس می راندند و سر می جنبانید تقصدانی ناکس خوک
طینت این چه رسوائیست از اشک در چشم کرداند و گفت زر جمع کرده ام که زر می نخورم و میخورم
کمال محبت زر بیشتر از این قیاس کردنی است و عروج مراتب حرص بالاتر از این متصور در آورده
ما بین انتها اگر گیه نمی خورند ریاضت است و باین نسبه طبع اکثر بعمل در میگذرند همت
صد نا جمع کرده ان را ارد از رشته بخل عقده متوالی و اکرداد ابدال جعفر بعی عیشش برد
یکی را اگر طبع لئیم مخرجی پیدا کرد از برمود باقی نیوشی حلاوت رسید تریاق از کام
افعی کشیدن است و از برخشک مزرع امید سبز برداشتن بنیه در آتش کاشتن یا لذات
محتنا شدند از تصور خوالمرد زنا امید بالطبع فحچکا شدند حمله برت امساک جاوید زیاد که رسما حیه

حباب سیست کس هاک میرد یا از قبضهٔ کمان اقبال برد یک عمر از آینه بحیرت کاهد
مشکل که از ید طاقت بمثال برد اگر صحبت را مانع فهمیده از بد مخفیان بگریز و اگر عصمت را مغتنم
شناخته از بد قحبه ها بپرهیز هر چند محتاج نیستی زیارت گریبان احتیاج کمال شمار و یا آنکه صحبت لییم
مردرافتد احتراز ضرور تر انگار که سعادت نظرها بر روی شگفته باز کردن است و تفاوت رنج بی
جبینهای ترش کشیدن در مقام خموشی هر گیاه تخم خموشی کاشته اند سلامت بر داشته اند التسلیه بی
زبانی افتد رتبه یاقوت پیرزواست که از موج باز ماند صافی آینه بد برد قسم سحرهای خموشی صورت نبندد
و غور معنیها بی تامل صورت نه بندد خموشیها با مخاطب جهل انشو نیست و سکوت اختیار کن تا بجا
هرزه درایی فروغ منزل در بسته را یا آنکه هیچ ندانسته باشد اعتبار گنج خانه بست و خانه در بسته را
هر چند نسخه دالو حلم و پرانه بشیرازه کشیدگی حواس لب از حرف بستن است و ان وقت نسخه جمعیت
داو فقر پرشکستگی غنچه ها در قفس خموشی بهار خیال اند و مقام لب گشودن بر ترا تمثال
معنی ها خموشی دال و از سحر جدا است و جوش زبان لگام در دید عیش دریا توجه سحر یا عزت است
و معامله خموشی با خویش از اینجاست که خموشان وحدت آینه اند و زبان آوران کثرت اند
پس تکلم از زبان ها صراز و داغ آرام می بندد و قلقل از نسبت حرف یان جمع نگردد

تحصیل

بحد

نکته هر چند خاک شده باشی غبار آیینه کس مباش و اگر برباد روی گرد بر دامن دلی مباش اگر مایه
افتخار اندیشی خرسنگی بجز مساز و اگر قدر آبرو خواهی بجز از رنگ اعتبار مبار نکته اختلاط جهلا و رسم
احوال مایه آثار ضلالت است و صحبت کملا بجمیع اوقات و رابطه انوار هدایت نوشیده
مبادا که دیدار صلحی در هیچ حالتی منحرف آیینی فلاح من هدی نتوان کرد و بوضع فقها در هیچ صورتی با بیت اله نمود
غبار تیاره چشم بیوان کشود والله ایمان را عقل چون جوهر با آیینه لغتی است مموه و حیا را خرد
چون آب با چشمه سرابیست معدوم نکته پروانه وار یکبار بر آتش زدن محفوظ تر از آن است که هر
ساعت رنج سوختن تازه باید کشید و چون شمع لگاه یک سر تا پا موت تر از آن که هر روز عضوی از خود
باید برید نکته دزد خانگی را نقب و کمند احتیاج نداشد و دشمن زیر بغل لشکر و سقف و دیوار خانه
فرصت شمار لید در وادی که نا امنی همه جا در پیش است احتیاط منزل از راه پیش است والله ط
زمین تخته نردیست معلق بر روی هوا او تخته و مهره چند رنگ حرکت در آن ریخته اند و مهره ما به
جانب مایل نیامد تخته برگردد و بار دیگر بر هم خورد نکته غیر تجارات را انتظار موقع رفتن اعجاز است و
مغرات بیچاره مان لهو و لعب طراز والله بیچارگان در بیچارگی ناچار اند و با اختیاران در اختیار
بی اختیار والله یاد جمعیت اسم جمعیت است که اکثر بر آن داوار اند و خیال منزل بهتر منزل است

کار اغیار راه پیندارند والله انجام متحیرین مسعود است و عاقبت متفکرین محمود والله بر غفلت عالم

ترحمی و بحیرت کار متبسم مکنند فراسیم آلوده آتش دماغ میخواهند و الکدانسان از دو بس

افکندن بار سهو نیست دالونه بیدا تشن همه دانسته کم بکرده تا زحمت حیث و چو باید کشید و

همه با نوبه دور برفته است تا در قفالیش باید دو بد صاحب لباس پیوسته عریان در بغل دارد

و شخص عریان دارای کسوت بی لباسی بدیست همی آلوده بس فقر در جمیع احوال موجود است و عنا در اکثر مقام

مفقود پس رحمت یکسب دیوار پوشیدن است نه بهوای بدن آنست تا چو پوشیدن اینجا وقع تحریک زبان مفقود

متکلم نعت و کوت نه خاموشی و آرایش کسا مرغان دلیل اکامیست نه چنین پوشش و حالا بکلم

جمعیت نسخه اسبابی بلا کشش است و حلاوت مایده قسمت بی سعی معاشش به بیرون از آن

منت تردد نکشی و در رواین تلخی الم نچشی در سیه آینه امتحان بجلای مرتبه تحقیق رسید که شمع تا از لاله

از لطف از روشنی چاره ندانند و همتا تاهی است تعزار قلقل یا نحمد نمی آلود والله نشعف اخبار سببی است در وقع

بلیات اضطرار و شکنجه هوشیاری حصاری از سنگ باران آفت خمار مکند تیر از عجز محبوب فراموشی

میخواهند با خیال اضداد کوشش اعتدال هوای گلشن اتحاد توهم غباری از رنگ میلی داند و صفای زلال کوثر

اخلاص بنوعی کدورت بعضی همی پذیرد پس محبت بعداوت جمع کردن برق در مزرعه آن کاشتن است

و از افکار

فرنگی را در آئینه برون نمودن ستم بر حقیقت صفا جایز داشتن قطعه دل نفاق پرست آفت بنای
دوستی است خود کشید از بن بتیه زرار آلود از نگاه تیره رای جلوه اوست میتوان
یافت نوبهار آلود چه جای غیر تو سم ز دل برون آرید خیال دوست مبادا شود غبار آلود
زینهار اگر دم از محبت زده صادق باشی و بکذب و افترای صداقت منزلش که بحریمان
خلوت شاه نمک بزده کوشه نه بستند و مقربان آن بارگاه کمر بغض و عداوت کس
نه بستند نکته نبوت امریست معین مکشوف مراتب جمال و ولایت حقیقتی مبهم و مستتر
پرده جلال فهم هرچه معین باشند تا دیار رحمت نه بندند و درک آنچه مبهم است بی تأمل
صورت نه بندد رباعی بیدل رقمی خفی جلی میخواهی اسرار نبی ز مرد ولی میخواهی خلق
آئینه ایست نور احمد دریاب حق فهم اگر فهم علی میخواهی نکته تقوای اهل دنیا منحصر است
بر دامن از لوث ظاهر چیدن به احتیاط از لیط صوم و صلوات و تقوای اهل عقبی منع نفس
از تناول ملاهی لیطلبن درجات مزد حسنات و تقوای اهل الله باز داشتن دل از خطرات
اسما و صفات بپاس ناموس تنزه ذات رباعی از نشه دستگاه فقر تو رست
از هرچه خبر ادست رنج مخمور ست ماست ای ذات برست از فضولی بگذر الا الله را

رحیم و رحمان چه بلیدست الکه هرگاه مسئله احتیاج افتد فاقه در محکمه مروت اید

هر وقت نصیحت منظور نشود و اعتذار از غیر لک نه برده بلکه تجرید بر نشه تأمل ننموده است

و بهار آزادی نشاط و برگ تعلق گردیده ع تمت تمام شد لکات منقوله مرد لاابدل

وصیت حکما تالیف خواجه افضل الدین کاشی رحمت الله علیه

ای جویندگان حکمت و پویندگان طریق سعادت باید که بسیار دعا باشند در امور اخروی

و دنیوی چه نسبت دعا با مطالب همچون نسبت فکر بود با نتیجه و همچنانکه در عقب فکر وصول نتیجه

ممکن بود در عقب دعا وصول بمطلب ممکن بود و از این جهت گفته اند که نزد دعا مبادی را در حرکات اولو

کما قال یرفع الاصوات عن حلول الغایات بحل عقد الافلاک و الدایرات

در همه حالت صبر شعار خود سازید و توکل در همه امور بر جناب حق کنید و در همه اوقات شکر

نعمت الهی واجب دانید تفضل را بی رضا دهید و هرگاه مراد دنیاوی فوت شود محاسبه نفس خود کنید

و در بند آن باشید که امروز به از دی بود و اگر خود به باید که چنین بود و الا از جمله زیانکاران

دنیا و آخرت گردید و در امور صعب مردانه صبر نمایید و چون بر دلالان راحت بدن

جنس عادت بکنید جان را آسایش دهید بترک امورى که کفران شمار زیان دارد و

دمید

و میدم یاد مرگ کنید شریعت و ناموس را نگهدارید تا او شما را نگهدارد و کار امروز با
فردا میفکنید چه هر روز که آید کار با خود آورد نقد را هیچ توانید دست بجز از دل قطع کنید از
فکرهای که شما را بعالم احکام کشد محترز باشید و الا رفو شده که خود را در مرتبه ارذل یابید
زنهار خیر را شر نگوئید و الا نفس شما بملکه دروغ آلوده شود هیچ اعتماد بر خواب و الهام
شما نبود ظلم بر هیچکس نکنید و اگر قیم عالم از شما انتقام کشد ایذای موری نکنید چه عنایت
قیم عالم هیچ جا تکلیف شما رسیده است نه و نیز رسیده بعد از تأمل بسیار سخن گوئید و اگر ایمای الهی سخن
گفتن از جمله صالحان شوید بجا موقع از جمله مقربان گردید در همه امور جانب حق را نگهدارید
و با حق جویان معامله کنید که هیچکس را بر آن اطلاع نبود و چون چشمهای عالم ملکوت ناظر شما باشید
دو ادب واجب شمرید تعظیم اوامر الهی و از سوگند خوردن احتراز کنید اگر چه براست بود و با پدر و
مادر احسان کنید و ظن نیکو بعلما برید و از ارتکاب صغیره نکنید و اگر نه زود بود که از نفس خود
رحمت ستروح در کبیره یابید و همان خذلان که بود تعالیه رسید شما رسد صحبت
غوثیت باشید چه غوثیت مردان السابق را برکت آورد و احتراز کنید از لغو در ایام
و عجایز والا قیم عالم بلا نازل کند چه ادعیه تیر بود شکستگان را شکست کردن در شب

یک محبت با جنس خود را به جناب حق انداز بد چه زود بود که شما را از زنگار اند طبیعت

خلاص دهد و به ریاضت و تزکیه نفس میل تمام کنید و از امور حسی مطلقاً قطع نظر

نمائید تا بر اسرار حقائق الهی مطلع گردید که اهل تحقیق متفق اند که هر کس را قدرت

بر خلع بدن و معزول گردانیدن حواس حاصل گردد و صعود بعالم ملکوت و جهان قدسی

ملکوت معین بود و بسعادات ابدی مسعود و بلذات سرمدی محظوظ و متلذذ گردد نوعبا

رزقنا الله و ایاکم بحرمت سید الانبیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم تمام شد وصیت جلالی

هر کس که این وصیت را بصدق از جان و دل بخواند در رجوع بجناب حق تعالی نماید البته بمراد رسد

شروع نکته دیگر بزرگی گفته که درویشی پرده پوشی است نه آنکسانی که در خرقه پوشی است نکته

مریدی از پیر پرسید که اگر درویشی گرسنه باشد و خبری نداند چه بگوید گفت صبر گفت تا کی گفت

تا که بمیرد که دیت بر گشته دیت نکته ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت چهار عالم

حق تعالی بیافرید اول ناسوت که عالم خاک و مسکن و ماوای خاکیان و محسوس هویدا محسوس

پدید او بود و آن اثر فعل فاعل حق باشد دوم ملکوت که عالم علوی و محل بودن

فرشتگان که نامحسوس و ناپدید است آفرید و آن فعل اثر فعلی باشد سوم جبروت

یعنی عالم

یعنی عالم ارواح و عقول و نفوس که از اندازه شناسایی بشر بیرون است و آن عالم صفات قدسی
خداست پدیدار گشت چهارم لاهوت ورای اینها است عالم که لامکانی و محو بود جمیع ذرات
ممکنات که ذات پاک حق تعالی باشد تعداد هشت بهشت خلد دار السلام جنان
فردوس جنت المأوا علیین مینو ارم نام چهار جوی بهشت زنجبیل سلسبیل کوثر
تسنیم اولین جوی عسل دوم شیر سوم آب چهارم شراب طهور در بهشت برای خدمت بهشتیان
حوران که پسران و غلامان اطفال خوبرو خواهند بود رضوان دربان بهشت و همه پریرویان زنان اند و
اسامی دوزخ که دربان آنها مالک نام دارد و پریرویان زبانی هستند هاویه جهنم سعیر
سقر عاق جحیم حطمه زمهریر که از نعمت جنت مهلک احتراز لازم است آفات شرک یعنی تو سند
خدایی را دو تصور کردن دوم سحر یعنی جادو کردن سیوم بموجب روا دار قتل
انسانی کشتن چهارم ربا یعنی سود و منافع خوردن پنجم مال ایتام بدنهاد
ندو نیز خوردن ششم در روز جنگ از طرف اهل حق بطرف ناحق گریختن هفتم
گواهی دروغ بی سبب دادن تمت تمام شد عارض اقسام شد نکته های نصیحت و
پند و حکمت که بزرگان سلف ارشاد فرموده اند که هر که بدین نصیحت ها عمل نماید نیکو شود

دیگر با سلطان ستمکار و با استاد هوشیار و با مردم بیمار و با یار نیکوکار قول
عیسی علیه السلام است که نجات آدمی در سه چیز است کم خوردن و کم گفتن و کم صحبت
کردن دویم قول عیسی علیه السلام است که چهار چیز بنده را بخدای تعالی و تقدس
رساند مرگ و تجرد و عزلت و قناعت قول امام زین العابدین است
که سه چیز نگاه دارد یا حلال از رفق و امانت از خیانت و سخاوت از رفقت
قول امیر المومنین است که چهار چیز دلیل نیک بختی است راستی اقوال
نیکی افعال و کوشش کسب حلال و فراغ دستی با اهل عیال حلال
قول امام الدین است که چهار چیز نشان بدبختی است رد کردن
سوال و صحبت داشتن با جاهلان و حرص جمع کردن مال و منال و
تنگ گرفتن با اهل و عیال قول امام ناصر رحمت الله علیه است
که از سه چیز دور باید بود از خشم و از حسد و از کاهلی [illegible]
رباعی از خودش سرخوش کار الله فضل و کرم است از بنفشه و سیاه کار
چه خرم است از درخشیدن برق بیم و جوشش باران از رحمت چه فزون شد چه بسیار کم

رب بسم الله الرحمن الرحیم تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبینا محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد

بدانکه این تعبیرنامه از حضرت یوسف علیه السلام است که هم معتبر در بسیار رنج کشیده اختصار

کرده اند تا هر که بیند خواب سالکین حاجات شود دوازده باب مرتب کرده

بدانکه دیدن در خواب نور حق تعالی و پیغمبران و فرشتگان و افتاب و مهتاب و قیامت قائم

شدن اقامت و بانگ نماز و گذاردن نماز روزه گرفتن و غسل کردن و طهارت کردن

و کرسی و بهشت و خندیدن و عرش و سلام مردگان دیدن و زمین سلام کردگان دیدن چنین گفته

آنکه هر که نور حق تعالی را در خواب بیند از دو سرای نعیم شود و هیچ افتی و آسیبی بر دل کار

ندارد و ایمن باشد و هر که پیغمبر را در خواب بیند زاهد و عالم گردد و هر که فرشتگان را

در خواب بیند بحج برود یا غزا کند و هر که قیامت در خواب بیند از
بلاها ایمن باشد صدقه باید داد و هر که آفتاب و مهتاب و ستارگان را در خواب بیند
همسایگان و خویشان او را سود حاصل شوند و از گناهان پاک گردد
و هر که در خواب شانه کند و پاک کند در خواب بیند از محنتهای دنیا ایمن گردد
و هر که در خواب غسل کرده بیند از گناهان پاک شود و هر که در خواب بانگ نماز و ادا
بیند دین خود را استوار دارد و هر که در خواب نماز کند الله باید که از بزرگان باو
منفعت رسد و هر که زاهد و عابد را بخواب بیند در میان خیر و محترم گردد و هر که مردهٔ را
بزرگان در خواب بیند عمرش دراز گردد و اگر زنده را مرده بیند صدقه بدهد
هر که در خواب بخندد غمگین شود و اگر گریه کند خوشحال شود باب دوم در بیان
دیدن زر و نقره و سیم و مروارید و جواهر و اگر کسی زر گنج در خواب بیند
که در دست کرده است کاری بهتر باشد و هر که زر گنج ظرف یابد دولت بیند
او را در آمدن سیم و زر ماده برسد و هر که سیم سیاه بیند رنج یابد هر که در خواب انگشتری
یابد با نعمت گردد باب سوم در بیان دیدن علامت شمشیر و تیغ باید که از دشمنان حذر کند

و زبان خود را از عیب مردمان و غیبت مردمان نگاه دارد هر که امیر باشد در خواب ببیند

با لور سوار بر تخت خود کند باید که از جاه بنعمت سلاطین و ملوک مرتبه یابد هر که

انبری هندی سوار ببیند با مرکب مرتبه عظیم کند **باب نهم** در بیان دیدن گندم و جو هر که

در خواب ببیند روزی یابد که کند اگر گندم در خواب ببیند هر که انبان با نعمت

کند **باب دهم** در بیان دیدن روغن و آنچه بدین ماند هر که روغن کنجد در خواب ببیند رنج ببیند

و هر که شیر و خیار ببیند رزق او فراخ کند **باب یازدهم** در بیان دیدن

یاقوت و برگهای سبز و خشک مانند آن هر که یاقوت در خواب ببیند منفعتی یابد و رحمت

هر که انگور سفید ببیند روزی یابد هر که انگور سیاه ببیند رنج یابد هر که سیب سرخ ببیند شادی

یابد هر که سیب ترش ببیند رنج یابد فاما رزق او فراخ کند هر که در خواب بادام

ببیند خیر محض و منفعتی حاصل یابد هر که در خواب آلو ببیند رزق او فراخ کند

هر که کشمش و مویز و میوه های دیگر در خواب ببیند از دوستان شادی ببیند

باب دوازدهم در بیان دیدن شیرینی و حلوا و آنچه بدین ماند باشد هر که شیرینی

در خواب بخورد لذت یابد انعام یابد هر که گوسفند در خواب ببیند نعمت یابد

هر که آهو در خواب بیند فرزند نرینه روزیش شود هر که در خواب خرگوش بیند
رنج یابد هر که باب بیست و هشتم در بیان دیدن جامه‌های رنگین و سلاح و تجارت هر که
در خواب جامه سفید پوشیده بیند حرمت یابد و نعمت یابد اگر جامه زرد پوشیده بیند
اندوه و بیماری بعضی بیند صدقه باید داد اگر جامه سیاه و کبود پوشیده بیند از
سلاطین و حکام سیاست بیند اگر جامه آسمانگون پوشیده بیند سر رفعت یابد اگر
سلاح بیند خوشحال شود و راحت بیند اگر جامه کشیده در خواب بیند
خلاصی از غمها یابد اگر تجارت و زراعت کردن در خواب بیند
نفقه‌های [illegible] آید اگر طبیب را در خواب بیند حرمت و نعمت یابد
اگر در خواب قبا پوشیده باشد [illegible] آید از [illegible]
اگر نعلین نو در پا کرده بیند زن [illegible] باکره [illegible] اگر انگشتی
و مهره از پای بیرون کردن بیند زن باکره [illegible] اگر
صحبت کردن در خواب بیند زن حامله باشد تمام سال خوش گذراند باید
صدقه دهد اگر سر خود [illegible] در خواب بیند از فرزندان خبر

تا خوش نشود باید که صدقه دهد باب نهم در بیان دیدن چارپایان
وحشی و غیر آن چون در طلب ... سوار شود مراد او بر آید اگر
اسب بیند سوار نشود بمراد برسد اگر فیل بیند سوار شود بمرتبه اعلی رسد اگر
فیل بیند بر وی کسی سوار شده باشد با ظالم کار افتد اگر بکشد ظفر یابد بشغلی ملک
مشغول شود چنانچه در آن تباه شود اگر پلنگ در خواب بیند از پادشاه یا
از بزرگان هیچ چیز برسد اگر کفتار در خواب بیند دشمن لجوج بروی کین کند
هشیار باید بود اگر خوک در خواب بیند با دشمن ظالم کار افتد اگر بکشد ظفر یابد
اگر خرگوش در خواب بیند بی حکم دلاور اگر گربه در خواب بیند مکار
مدبر بود اگر روباه در خواب بیند با دشمن بی صلاح بود اگر موش بیند قصد
مالش کند یا در قصد او بود خوش نیست اگر مار در خواب بیند دشمن با او
دشمنی کند پرهیز باید کرد باب دهم در بیان دیدن مرغان مانند آن
اگر باز در خواب بیند مهتر و سردار بود اگر عقاب در خواب بیند بی حکم دلاور اگر
کلاغ در خواب بیند در میان دروغ باشد اگر فاخته خفته ... یا

کبوتر

منذر ۱۳۲

کبوتر و طوطی بیند حجت شایسته بدست آید اگر مرغابی در خواب بیند نیکو بود اگر کلنگ
یا کلاغ در خواب بیند زن با نعمت بدست آید اگر کبک و هزار دستان بیند خوش دلی
و صلاح حج بود اگر زبان خواندن بیند نیکو بود هرگز زبان خواندن عزیز [illegible] اگر سیمرغ بیند بلند
با اگر فرسته بخانم کار رشتی با اگر شته اگر خر و کشتن بیند مال و نعمت زیاد گردد و
منفعت بسیار بود باب دیدن دریاها و دیدن آبهای روان اگر آب روان بیند خود از رنج
برسد اگر آب روان کوی شهر یا موضع در خواب بیند ظلم آید و رنج بمردمان رسد اگر
خود در کشتی سوار بیند از سلطان خوف بود اگر ماهی برف بیند مشورت حال دست آید اگر
گوشت پخته بیند نیکو بود اگر گوشت خام بیند کراهیت بود اگر آتش بیند باران گوهر باران
بیند در باب ماهی بود اگر باران بیند صدقه بیند راحت بود اگر باد سخت بیند رنج رود هر
اگر رعد یا برف بیند صدقه دهد اگر آینه بیند از بلا برون آید از جمیع غمها برهد و دل برسد
دریافت روزهای ماه و وقت ساعت تعبیر خواب از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت آورده اند چونکه ۱ یکم خواب بیند خلاف آن در روز افتد چونکه
۲ دوم ۳ سوم ماه خواب بیند خیر است چونکه ۴ چهارم ۵ پنجم ۶ ششم ماه خواب بیند بعد از چند روز
یا ماه یا سالی تعبیر آن ظاهر شود چونکه ۷ هفتم ۸ هشتم ماه خواب بیند جان شود چونکه ۹ نهم ۱۰ دهم
ماه خواب بیند دروغ و خالی بی تعبیر چونکه ۱۱ یازدهم ۱۲ دوازدهم ماه خواب بیند تعبیر او

همچنان باشد در خواب دیده باشد چونکه ۱۳ سیزدهم ۱۴ چهاردهم ماه خواب بیند
دروغ است ۱۵ پانزدهم ماه خواب بیند بشارت است چونکه ۱۶ شانزدهم ۱۷ هفدهم ماه خواب بیند
بعد از ماه یا سالی همان شود در خواب دیده است چونکه ۱۸ هژدهم ۱۹ نوزدهم ماه خواب بیند
بشارت است چنانکه در خواب دیده است چونکه ۲۰ بیستم ۲۱ بیست و یکم ماه خواب بیند
دروغ است چونکه ۲۲ بیست و دوم ماه خواب بیند همان شود با شادی بود چونکه
ماه خواب بیند بد شود و بد بیند نیک شود بر خلاف و بالعکس شود چونکه ۲۳ ۲۴
۲۵ بیست و پنجم ۲۶ بیست و ششم ماه خواب بیند بعد از چند روز یا بعد از چند ماه یا بعد از سالی
همان شود در خواب دیده باشد چونکه ۲۷ بیست و هفتم ۲۸ بیست و هشتم ماه خواب بیند همان شود
چونکه ۳۰ سیم ماه خواب بیند زود رسد باشد امام جعفر صادق رحمة الله علیه
فرموده است که این خوابنامه بای تعبیر بهر کس نیکو است والله اعلم بالصواب

۲۹ ماه خواب بیند [illegible]

تمام شد

جواب نامه

[illegible]

شب ششم [illegible] الله

شب هفتم و هشتم [illegible] الله

شب نهم و سیم [illegible]

کشته [illegible] فلان

شب [illegible] دوم و سیوم [illegible]

شب چهارم و پنجم از گرسنه [illegible]

C.